

پژوهشگران سنت ماتریالیسم تاریخی در زمینه روابط بین الملل در طی دو دهه اخیر نقش مهم و عمده ایفا کرده اند. علاوه بر مسائل دیگر، آنها، در زمینه آمریکایی روابط بین الملل، شرح نظری و تاریخی مفاهیمی چون توازن قوا، حاکمیت دولت، هژمونی و تقسیم کار جهانی را به چالش کشیده اند. ماتریالیسم تاریخی معاصر با در نظر گرفتن سنت مارکسیستی، به دنبال فایق آمدن بر سیمای مسئله گون تبیین موجب گرای مفاهیم فن ورزانه از تاریخ و اقتصاد کارکردگرا برآمده است. در عین حال، راهبردهای رسیدن به این مشکلات با رضایت همه طرفین ملهم از این سنت همراه نبوده است. بررسی من از این سهم و دستاورد ها بر میراث و اهمیت دو گرایش نظرورزان در نظریه روابط بین الملل متمرکز است: نو گرامشی گرای و مارکسیسم سیاسی. در هر مورد، تمایزات درون-پارادایمی آنها را برای رسیدن به یک طرح کلی خلاصه خواهیم کرد. با وجود این اختلافات درونی آنها در پرسش از اولویت های نظری و تاکیدات تجربی واجد اهمیت است.

#### ۱ - نو گرامشی گرای

تعیین نمایندگان گروه پژوهشگران متأثر از گرامشی در روابط بین الملل آسان تر از نظریه نو گرامشیایی است. این گروه پیرامون اثر پیشگامانه روبرت دبلویو. کاکس<sup>۱</sup> رشد کردند. این گروه از آراء استفان گیل و مکتب آمستردام (کیس وندر فیل، اوتو هولمن و هنک اوربک) و پژوهشگران دیگری چون مارک روپرت، آدام دیوید مورتون، آندریاس بیلر، ایزابلا باکر، کریگ ان مورفی، آندرتا درینویل و مت دیویس<sup>۲</sup> تاثیر پذیرفتند و در آراء شان گذشته از آنتونیو گرامشی، از فردیناند برودل، نیکولاس پولاتزاس و جیوانی آریگی تا سوزانه استرنج و مکتب تعدیل را می توان یافت. منظومه الهامات گرامشیایی بر بنیاد کاربست نظریه و مفهوم گرامشی در تحلیل سیاست جهانی انسجام می یابد. مفاهیم هژمونی، بلوک های تاریخی، انقلاب منفعلانه، روشنفکری انداموار و جامعه مدنی برخی ایده هایی است که توسط این پژوهشگران بکار گرفته می شود.

#### ۱-۱. نقد پوزتیویسم و نو واقعگرایی

در سالهای آغازین دهه ۱۹۷۰ روبرت کاکس در جستجوی معین کردن محدودیتهای روایت جریان اصلی از سازمانهای بین المللی و سیاست بین الملل بود. در انتهای دهه ۱۹۷۰ و آغاز دهه ۱۹۸۰، او نقدی معرفت شناسانه، هستی شناسانه و هنجاری از مکتب اصلی روابط بین الملل ارائه کرد.<sup>۳</sup>

در مرحله هستی شناسانه، کاکس و ادبیات الهام گرفته از گرامشی، شیء وارگی ساختارها و فرایندهای روابط بین الملل توسط نو واقعگرایی را محکوم می کرد. نو واقع گرایی مسئله تحولات اجتماعی و جابه جایی های تاریخی را با تاکید بر قابل پیشبینی بودن، ثبات و بازتولید قواعد نظم جهانی به حاشیه می برد. نو گرامشی گرای با این سنت هستی شناسانه زاویه ای تند داشت. نو گرامشی گرایان استدلال می کردند که فرایندهای خاص و مسائل سیاست جهانی می بایست در نسبت با ساختار های تاریخی تحلیل شوند: بخصوص با پیکربندی نظم جهانی، مناسبات تولید و شکل دولت ها. سیاست جهانی اقتصادی در کلیت اش توسط فرایندهای بی انتهای تغییرات ساختاری معین می شود. بنابراین، چنین هستی شناسی به بازبینی و بازیابی مداوم محتاج است.<sup>۴</sup> در ادبیات الهام گرفته از گرامشی، مارک روپرت احتمالاً اولین تاکید را بر اهمیت پایه گذاری تحلیل هم تافته دولت-ملت و نظام درون دولتی بر هستی شناسی تاریخی شکل گرفته بر اساس نقد بیگانگی

<sup>۱</sup> Robert W. Cox

<sup>۲</sup> Stephen Gill and the Amsterdam School Kees van der Pijl, Otto Holman and Henk Overbeek Mark Rupert, Adam David Morton, Andreas Bieler, Isabella Bakker, Craig N. Murphy, André Drainville and Matt Davies

<sup>۳</sup> Cox 1976; 1981.

<sup>۴</sup> Cox 1976, 1987; Gill 1990; Murphy 1994; Overbeek 1990; Overbeek (ed.) 1993; Rupert 1995; van der Pijl 1984, 1999.

و بت وارگی مارکسیستی گذاشت<sup>۵</sup>. ایزابل باکر و استفان گیل در اثر اخیرشان کوشیدند هستی‌شناسی کاکسی را بر اساسی دیالکتیک تاریخی باز صورتبندی کنند: ما این [ قوانین جهانی، اشکال دولت و تولید ] را نه همچون مراحل مشابه، بلکه چون آفات تشکیل دهنده تمامیت متعارض قوانین جهانی می‌بینیم<sup>۶</sup>. این باز صورتبندی بر تلاشی گواهی می‌دهد که می‌خواهد از تفسیر مکانیکی هستی‌شناسی کاکسی که قوانین را به شبکه‌ای از برخوردهای مکانیکی درون انواع ایدئال تقلیل دهد، پا فراتر گذارد. همچنین اهمیت موجود در آخرین اثر باکر و گیل کوششی است که ابعاد وسیع تعریف بازتولید اجتماعی را در هستی‌شناسی گرامشیایی ترکیب می‌کند.

در مرحله معرفت‌شناسانه و هنجاری، نو گرامشی‌گرایی از مفهوم نسبت میان نظریه و عمل که ریشه در مفهوم روشنفکری انداموار گرامشی دارد، دفاع می‌کند. دانشگاهیان از طریق موقعیت اجتماعی‌ایشان در ساختار معین تاریخی فرایند کار و سهمشان در بازتولید یا تغییر شکل آن به وسیله صورتبندی کردن هژمونیک یا پاد هژمونی ایده‌ها تاثیر گذار می‌شوند. آنها بخشی از شاکله ساختار میان - سوژگانی ایده‌ها از نظم جهانی هستند. کاکس روایت خود-تصدیق‌گری به مثابه ارزش ذاتی موجود در جریان اصلی روابط بین الملل را انکار می‌کند. وضعیت باز اندیشانه اش نسبت به کنش نظریه پردازانه در تمایزی که میان نظریه حل مسئله<sup>۷</sup> و نظریه انتقادی بر می‌سازد متبلور می‌شود. در حالی که نظریه اول خودش را به حل مسئله از طریق نظم جهانی داده شده محدود می‌کند، دومی درگیر درک ریشه‌های تاریخی نظم جهانی می‌شود. این نحوه برخورد نظریه پردازان انتقادی را قادر می‌سازد در اتصال با عملکردهای مقاومت هر روزه، جایگزینی رهایی بخش برای نظم جهانی ارائه دهند. از آنجا که، نظریه برای کسی است، برای هدفی، نقش نظریه انتقادی و روشنفکران انداموار برجسته ساختن این هدف و برداشتن نقاب از چهره ساختار قدرتی است که نظریه قوامش می‌بخشد، بازتولیدش می‌کند و به آن عینیت می‌دهد. این نقد از نظریه حل مسئله، رویکرد تاریخی را پیش می‌نهد که تغییر نظم جهانی را در نظر دارد و می‌خواهد نهادهایی که رویکرد سنتی مفروض می‌گیردشان را راز زدایی کند. این پروژه راز زدایی کردن با مسئله هژمونی آغاز می‌شود.

## ۱-۲. هژمونی و مفاهیم فراگینده نظارت

گرامشی استدلال می‌کرد که در دولت‌هایی با ساختار پیچیده دولت-اجتماع، میدان مبارزات انقلابی جامعه مدنی است، حوزه وسیعی از نهادهای مذهبی، فرهنگی و آموزشی، که در تولید و بازتولید فهم عمومی در زندگی هر روزه مشارکت دارند. جامعه مدنی میدانی است که در آن جنگ دراز دامنه موقعیت توسط طبقه کارگر در اتحاد با نیروهای پیشرو اجتماعی که از بلوک پاد هژمونیک هستند به مبارزه گرفته می‌شود. کاکس این استدلال را در تحلیل نظم جهانی وارد کرد. او توسعه روابط بین المللی سرمایه دارانه را به عنوان پی‌آیند ساختار تاریخی مختلفی درک می‌کرد که در آن هژمونی به میانجی روابط درونی ایده‌ها، نهادها و ظرفیتهای مادی بازتولید یا تغییر می‌کند<sup>۸</sup>. نیروهای ملی و فراملی از مناسبات تولید اجتماعی ظهور می‌کنند و توسط آن دگر دیسه می‌شوند. فعالیت‌های آنها می‌تواند هم صورت دولت و هم نظم جهانی را تغییر شکل دهد. هژمونی به ظرفیت مفصل بندی و سنجش فهم عمومی در مرحله ملی و جهانی از طریق نهادهای قدرتمند بین المللی<sup>۹</sup> و ظرفیتهای مادی چون رسانه‌های توده‌ای وابسته است<sup>۱۰</sup>. هژمونی هم زمان بر اجبار و اختیار متکی است<sup>۱۱</sup>. گیل تصریح می‌کند، یک بلوک تاریخی منسجم نمی‌تواند در غیاب درجه بالایی از تناسب سیاسی میان مجموعه روابط قدرت ظهور کند. به همان صورت، هژمونی جهانی برای اینکه به بیرون از هژمونی ملی و بین المللی ریشه دواند، توسط طبقه حاکم یا مسلط درون یک دولت بسیار قدرتمند تثبیت می‌شود<sup>۱۲</sup>. با این حال مفهوم هژمونی در ادبیات گرامشیایی در مسیر هایی ناهموار بیان می‌شود.

<sup>۵</sup> See Rupert in Gill 1993; 1995, pp. 14-38.

<sup>۶</sup> Bakker and Gill 2003, p. 25.

<sup>۷</sup> problem-solving theory: در هنگام روبه رو شدن با مسئله ای دشوار، این نظریه راه حل را در مدلسازی نظری آن و حلش از طریق قواعد مطلقا نظری قرار می‌دهد. قواعد نظری صرف، اینجا به معنای اصول لایتغیری است که در مسئله حاضر نمی‌شود بلکه اصل طرح هر مسئله منوط به آن است. م

<sup>۸</sup> Cox 1981; 1987.

<sup>۹</sup> Gill 1990; Murphy 1994.

<sup>۱۰</sup> Davies 1999.

<sup>۱۱</sup> Gill 1990, p. 44.

<sup>۱۲</sup> Gill 1990, p. 47.

مکتب آمسترام و بخصوص وندر فیل هژمونی را از طریق نظریه مفاهیم فراگیرنده نظارت شرح می دهند. پیش از بده بستان با اثر کاکس و گیل، مکتب آمستردام به تحلیل سرمایه بین المللی شده، فرایند کار و طبقه حاکم علاقه مند بودند. وندر فیل اشاره می کند، نظریه مفاهیم فراگیرنده نظارت به دنبال به دست آوردن وحدتی (بار دیگر، به شکل گسترده با وساطت تاریخی / تحول یابنده به جای وحدت بی واسطه) از علایق بخش های سرمایه و آن نیازی که انطباق سرمایه بر تمامی اجتماع تحمیل می کند است. در تحلیل هژمونی این نظریه راجع به :

پروژه احیای اتحاد سیاسی که در مسیر کنار آمدن با تضاد موجود در کار، بین بخشی/رقابت و فرایند توزیع سود، و نیز مسائل گسترده سیاسی و اجتماعی، که از برخی جهات فراگیرنده می شود، دیگران را بوسیله کفایت بزرگ تر ناشی از وضعیت ویژه تاریخی شان کنار می زند - تا خودشان را در مسیر توسعه و مبارزه آینده بی رقیب سازند.<sup>۱۳</sup>

این مفهوم به نوا آشکارسازی مفصل بندی سیاسی در برابر مفهوم ارتباطات مکانیکی، پروژه هژمونی و راهبرد انباشت است. دیگر جنبه متمایز این مکتب بررسی فرایندهای آرایش هژمونیک از طریق پافشاری بر نقش طبقه مدیریتی است.<sup>۱۴</sup>

به صورتی دیگر، استفان گیل مطالعه تحول هژمونی از سالهای دهه ۱۹۷۰ را در کتاب هژمونی آمریکا و کمیسون سه جانبه ریال ارائه می دهد. بنا به نظر گیل، استدلال رایجی که ورود ایالات متحده به فاز تنزل و سقوط هژمونیک را در طول سالهای دهه ۱۹۸۰ طرح می کند، نادرست است. او این دوره زمانی را به عنوان بحران هژمونی توصیف می کند؛ که توسط منازعه بر سر تعریف خواستههای داخلی و هدایت سیاست خارجی آمریکا در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ مشخص می شود.<sup>۱۵</sup> بحران به باز ساختار بندی ارکستر قدرت آمریکا از طریق نیروهای اجتماعی بین المللی مانند کمیته سه جانبه ختم می شود در عوض اینکه باعث کاهش هژمونی آمریکا شود:

آنچه در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ توسعه یافته است تغییر مسیر از نظم اقتصادی بین المللی کشورهای مستقل اقتصادی و اقتصادهای سیاسی ملی، که در درجه اول توسط گردش تجاری به هم مرتبط می شوند، به سمت آنچه من قواعد اقتصادی لیبرال فرا ملی می خوانم بوده است. در این نظم صعودی، گردش سرمایه و سرمایه گذاری در هم تنیده اش، اقتصاد جهانی را در کلی به هم مرتبط به هم آمیخته است.<sup>۱۶</sup>

نتیجه آن فرا ملی شدن بستر هژمونی آمریکا از طریق قدرت ساختاری سرمایه در مرحله بین المللی است.<sup>۱۷</sup> این فرایند به تثبیت یک مجموعه ریاضت کشی دولت - ملتها در سالهای دهه ۱۹۸۰ راه برد و موفق شد قوانین اساسی تازه ای به آنها تحمیل کند: چارچوب سیاسی و قانونی که دولتها را در فشار روزافزون نظم نئو لیبرالیستی، سراسر بین و تمدن بازار ظاهر ساخت.<sup>۱۸</sup> در دهه های پایانی، اثر گیل بر مسیرهایی تاکید کرد که قواعد تعبیه شده توسط عاملین نئولیبرال، بازتولید اجتماعی در ابعاد تازه و زندگی اجتماعی کالا واره شده را ممکن می کردند.<sup>۱۹</sup>

روپرت در تحلیل هژمونی در طول سالهای پس از جنگ سهم سومی را آشکار کرده که بر نقش مناسبات طبقاتی در بین المللی سازی دولت تاکید دارد. در کتاب تولید هژمونی، او ادبیات ملهم از گرامشی را برای غفلت ورزیدن از نقش و صورت تولیدات محلی در ساخته شدن هژمونی جهانی نقد می کند، او صورت ویژه تاریخی سازش طبقاتی که با فوردیسم در ایالات متحده ظاهر شد را مد نظر داشت، روپرت اشاره می کند:

<sup>۱۳</sup> van der Pijl 1998, p. 4.

<sup>۱۴</sup> برای مثال نگاه کنید به: van der Pijl 2005.

<sup>۱۵</sup> Gill 1990, p. 7.

<sup>۱۶</sup> Gill 1990, p. 88.

<sup>۱۷</sup> Gill 2003, pp. 102-15.

<sup>۱۸</sup> Gill 1995a.

<sup>۱۹</sup> Bakker and Gill 2003.

اعمال قدرت جهانی آمریکا به واسطه مسیرهای تاریخی خاصی شکل گرفته بود که در آنها تولید انبوه نهادینه شد و از طریق جنبه های فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک این فرایندها در داخل و خارج از مرزها گسترش می یافت.<sup>۲۰</sup>

کار اخیرش ارزیابی گوناگونی و تضاد نیروهای اجتماعی مخالف جهانی شدن در آمریکا در سالهای دهه ۱۹۹۰ را عرضه می کند. او تصویر متنوعی از این تقابل ها ارائه می کند، مجاورت میان راست افراطی و بخش هایی از چپ را برجسته می نماید و بدین سان، نیاز به توسعه شعور عمومی فعالی را که به سیاست های طبقاتی، نژادی و جنسی توجه داشته باشد را مطرح می کند.<sup>۲۱</sup>

از این جنبه، با توجه به تحلیل هایشان از عواملان دگرگون کننده، سهم گرامشی روشن می شود. گرامشی حزب را به عنوان شهریار نو که قادر است در مسیری پیشرونده کنش تغییر دهنده را سازمان دهد و هدایت کند تشخیص می داد. در عین حال، پژوهشگران معاصر ملهم از گرامشی به دنبال عاملینی دگرگون کننده در نیروهای اجتماعی فراملی مانند جنبش ضد جهانی شدن، اتحادیه جهانی و مجمع جامعه جهانی هستند.<sup>۲۲</sup> عاملین دگرگون کننده فعال به ارتباط دادن مقاومت محلی با سیاست جهانی نیازمندند.

### ۳-۱. جهانی شدن و قانون گرایی نو

روبرت . دلبیو. کاکس بازمینی تاریخی از نسبت میان سرمایه داری و نظام های درونی دولتها ارائه نکرد. این وظیفه را وندر فیل در اثر اخیرش برعهده گرفت. فیل استدلال می کند که سرمایه فضای مناسبی را برای توسعه بخشیدن به مفهوم سرزمین اصلی جان لاک بنیاد می کند، دولت انگلستان که در آن اجزاء سرمایه در ادامه مفاهیم فراگیرنده، استعلایی نظارت و تحت یک بازار خود تنظیم گر سازمان می یابد. سرزمین اصلی لاک فشار جغرافیایی بر دولت‌های هابزی رقیب اعمال می کند که با توسل به دولت راهبردهای توسعه و صورتبندی خواسته‌های ملی را از مسیر طبقات حاکمشان پیش ببرند.<sup>۲۳</sup> بر خلاف سرزمین اصلی لاک که در آن شیوه توسعه فرا ملی است، شیوه توسعه دولت‌های هابزی بین المللی است.<sup>۲۴</sup>

با توجه به این تحلیل از توسعه اخیر اقتصاد سیاسی جهانی، بیشتر نو گرامشی گرایان تغییرات ساختاری را در چارچوب تاریخی نظم جهانی پس از جنگ در طول سالهای دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ موقعیت یابی می کنند. کاکس با ارجاع به این تغییر مسیر که در طول سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ با افزایش تولید فراملی و گردش سرمایه روی داد، آنرا انتقال از فوردیسم به پسا-فوردیسم می نامد.<sup>۲۵</sup> با این انتقال دولت‌های پیش از پیش به عنوان کمر بند انتقال برای نیروهای فراملی در فرایند خارجی سازی نظم جهانی عمل می کنند. کاکس می گوید تمام اینها در حالی است که نیروهای اجتماعی محلی و ملی آن بخش از قدرت عاملیتشان را به نفع نیروهای سرمایه دار فراملی از دست می دهند. با توجه به نظر کاکس، بین المللی سازی دولت در مرکز فرایند جهانی شدن تولید و تجارت موجب بازپیکربندی فضای سرمایه داری شده است. این مسئله آن تمایز گذاری قطعی میان مرکز، پیرامون و نیمه پیرامون می شود که در ارجاع به موقعیتهای جغرافیایی و گرایش های به تعالی اجتماعات را در بر می گیرد.<sup>۲۶</sup> در برخی بحث ها این منطق ذاتی فرایندهای جهانی شدن می بایست به تثبیت طبقات فرا ملی، راهبردهای فراملی و سرانجام به دولتی جهانی ختم شود.<sup>۲۷</sup> برخی دیگر در ادامه مثل کارل پولانی، ضرورت جنبشی دوگانه را طرح می کنند، که مشابه این است: دفاع از خود جوامع ملی در برابر بازار، اما در سطح جهانی.<sup>۲۸</sup>

<sup>۲۰</sup> Rupert 1995, p. 2

<sup>۲۱</sup> Rupert 2000.

<sup>۲۲</sup> Cox and Schechter 2002; Gill 2000; Harrod and O'Brien 2002; Drainville 2002; Rupert 2000; 2003.

<sup>۲۳</sup> van der Pijl 1998, pp. 64-88

<sup>۲۴</sup> برای دوره ای بودن این پویایی نگاه کنید به: van der Pijl 1998, p. 85.

<sup>۲۵</sup> Cox 1987; van der Pijl 1998.

<sup>۲۶</sup> Cox 1992.

<sup>۲۷</sup> Burbach and Robinson 1999.

<sup>۲۸</sup> See Cox 2001; Gill 1995b.

در طول دهه اخیر، پژوهشگران نو گرامشیایی، با گترش و توسعه اثر کاکس در مسیرهای مختلف، نظراتشان را بنا کرده اند. آنها عناصر فمینیستی<sup>۲۹</sup>، تحلیل مدنیت<sup>۳۰</sup> و مطالعاتیست بوم شناسی<sup>۳۱</sup> را در این گفتار ترکیب کرده اند. همچنین آنها تحلیل نقادانه از قانون بین الملل<sup>۳۲</sup>، نقش سازمانهای بین المللی در تغییرات صنعتی<sup>۳۳</sup> و جدال میان بخشهای سرمایه<sup>۳۴</sup>، منطقه گرایی<sup>۳۵</sup>، هدایت جهانی<sup>۳۶</sup>، سیاستهای مهاجرت<sup>۳۷</sup>، مسائل امنیت (فقدان امنیت)<sup>۳۸</sup>، رسانه های توده ای<sup>۳۹</sup> و سیاستهای مقاومت<sup>۴۰</sup> ارائه کرده اند.

در عین حال، این ادبیات هم به چالش گرفته شده است. نقد نظریات بین المللی ملهم از گرامشی هم در درون جریان و هم در خارج از آن رشد کرده است. مهمترین عدم توافق از جانب پیتر برنهام و سیمون کلارک با اصطلاح "مارکسیسم باز" طرح شده است. برنهام استدلال می کند که هم مفصل بندی کاکسی از مفهوم مناسبات تولید، صورت های دولت و نظم جهانی، و هم مفصل بندی وی از نسبت میان نهادها، ایده ها و ظرفیتهای مادی مسئله سازند. او اعتراض می کند که نسبت میان این عناصر در یک نمایش دوجانبه و چند وجهی ظاهر می شود که در توسعه چیزها به فراسوی نسخه وبری تکثرگرایی ریشه دار در مطالعات نظم بین المللی، شکست می خورد و چیز تازه ای به آن نمی افزاید<sup>۴۱</sup>. دیگر منتقدان استدلال می آورند که مطالعات ملهم از کاکس دولتهای معاصر را همچون کمر بند انتقال برنامه های نولیبرال نولیبرال نیروهای اجتماعی فراملی دست اندر کار دولت ها که در تولید این نظم جهانی نقش دارند عرضه می کند<sup>۴۲</sup>. این دست بالا گرفتن نقش ایدئولوژی و ایده ها در تغییر اجتماعی<sup>۴۳</sup> و عدم تشخیص ذات قطعه قطعه پروژه نئولیبرال است<sup>۴۴</sup>. به همین ترتیب این نظریات در تصدیق نقش نیروهای اجتماعی که در برابر تحمیل این برنامه مقاومت می کنند و عدم توازن فرایندهای بین المللی سازی دولت شکست می خورد.<sup>۴۵</sup>

## ۲ - مارکسیسم سیاسی

توسعه مارکسیسم سیاسی و نظریه مناسبات مالکیت اجتماعی از اثر تاریخ نگارانه رابرت برنر درباره گذار به سرمایه داری ریشه گرفته است. الن ام وود و جورج سی کومینل بنیادهای نظری نهاده شده توسط برنر را هم به صورت معرفت شناسانه و هم نظرورزانة وسعت بیشتر بخشیدند. از سالهای دهه ۱۹۹۰، جاستین روزنبرگ، بنو تشکه و هانس لاشر براساس طرح استدلالهای برنر و وود مسئله مرکزی نظریه روابط بین الملل مانند پویایی جغرافیای سیاسی و اجتماعی سرمایه داری و ریشه های پیدایش حاکمیت مدرن، جهانی شدن و توسعه نامتوازن و مرکب آن را از نو احیاء کرده اند.

### ۲-۱. برنر و وود

<sup>۲۹</sup> Peterson 2003; Bakker and Gill 2003.

<sup>۳۰</sup> Cox and Schechter 2002; Gill 1995a.

<sup>۳۱</sup> Cox and Schechter 2002.

<sup>۳۲</sup> Gill and Law 1988; Cutler 1997.

<sup>۳۳</sup> Murphy 1994.

<sup>۳۴</sup> van der Pijl 1984, 1998; Overbeek 1990, 1993.

<sup>۳۵</sup> Bieler and Morton 2001.

<sup>۳۶</sup> Egan 2001; Rupert 2003.

<sup>۳۷</sup> Pellerin 2003; Overbeek and Pellerin 2001.

<sup>۳۸</sup> Cox 1993b; Bakker and Gill 2003, Chapters 3 and 8-11.

<sup>۳۹</sup> Davies 1999.

<sup>۴۰</sup> Gill 2000; Drainville 2002.

<sup>۴۱</sup> Burnham 1991, p. 77.

<sup>۴۲</sup> Burnham 1991, p. 86; Panitch 1994, 1996.

<sup>۴۳</sup> Burnham 1991, pp. 79-80; see also Shilliam 2004.

<sup>۴۴</sup> Drainville 1994.

<sup>۴۵</sup> Egan 2001.

اثر برنر همچون کاری مطلقا متمایز در میان گروه بدعت گذار مارکسیسم تحلیلی ظاهر شد. این کتاب تجربه گرایی، تاریخ گرایی و تطبیق را یکجا در خود داشت. اثر برنر از تحلیل مناسبات مالکیت اجتماعی در ارتباط با درک مقایسه ای توسعه اجتماعی، صورت های دولت، جریانهای جمعیتی و مناسبات قدرت بهره می برد. از این منظر، او روندهایی که بر نیروهای تولید یا انتخاب های فردی متمرکز می شدند را ترک گفت. با شرکت مارکسیسم سیاسی در نظریه روابط بین الملل، این نظریه به حوزه های مطالعاتی جغرافیای سیاسی، حاکمیت و قلمرو گرایی بسط یافت.

مقاله برنر با تاکید بر ریشه های اجتماعی سرمایه داری کشاورزی در اروپای پیشا-صنعتی نشان داد چگونه تعادل نیروهای طبقاتی و مناسبات مالکیت اجتماعی به توسعه روندهای اجتماعی متمایز بسیار مهم در اروپای پیشا-سرمایه داری و سرمایه داری منجر شد<sup>۴۶</sup>. از آن آن بیشتر با تمرکز بر مناسبات مالکیت اجتماعی و تعادل نیروهای طبقاتی از رویدادهایی که اهمیت نظام جهانی، نظم جهانی یا نیروهای مولد را پیش از اندازه برجسته می ساخت، جدا شد. برنر زنجیره علی پیشرو را از نو سامان بخشید. مناسبات خاص مالکیت اجتماعی و تعادل نیروهای طبقاتی باعث به وجود آمدن نقش های متخاصم مختلف و راهبردهای بازتولید اجتماعی می شد. از این لحاظ، روابط میان این نیروهای ستیزنده مختلف اغلب به توسعه اجتماعی در مسیرهای غیر قصدمند راه می برد. او تاکید می کرد مناسبات مالکیت اجتماعی مختلف نه به صورت نظام مند و نه در مسیرهایی خطی از یکی به دیگری تکامل می یافت. آنها یک ساختار که از دیگر ساختارها حاصل می شود و می تواند از ضرورتی مفهومی ناشی شود، نبودند. یک رژیم مالکیت اجتماعی معین، سرمایه داری یا پیشا سرمایه داری، با تضاد های خاص اجتماعی شان مشخص می شوند، اما خروجی نهایی این تضادها ماده تعادل تاریخی ویژه قدرت طبقاتی است. استدلال برنر با سه منظر مهم و موثر به چالش برخاست. اول، او از تفسیر مالتوسی توسعه از طریق تاکید بر روندهای جمعیتی جدا شد (لروی لادورین). دوم، او با تبیین والرشتاین از ظهور سرمایه داری از طریق تاکید بر نظام جهانی مدرن رودرو شد. سرانجام، برنر رهیافت اقتصادی گذار از فئودالیسم به سرمایه داری را که بر رفع موانع توسعه سرمایه داری در اروپای پیشا سرمایه داری پای می فشرد، به پرسش گرفت (گای بویی).

برای بازسازی مقایسه ای توسعه رژیم های مالکیت اجتماعی در اروپا، برنر و بعد تر وود، جرج کومینال و کالین مورس، ویژگی های منطقه ای و ملی این توسعه را برجسته کردند. آنها بر این نکته تمرکز می کردند که چگونه قوانین مختلف بازتولید قدرت در انگلستان، فرانسه و امپراطوری مقدس روم پس از سقوط فئودالیسم رشد کرد. این پژوهشگران اشاره می کردند، درحالی که نظام تیول داری در ساخت زندگی انگلستان ادامه می یافت، تازه در دیگر مناطق قاره ظاهر شد. سرانجام آنها راهبردهای مختلف بازتولید قدرت اجتماعی که در نقاط مختلف اروپا ظاهر شد را برجسته ساختند. تا آنجا که راهبردهای بازتولید سرمایه دارانه در انگلستان، فرانسه و پروس در راهبردهای مطلق گرایانه بازتولید قدرت اجتماعی گرفتار شدند<sup>۴۷</sup>. این برنامه مطالعاتی تضاد مهم موجود در نظریه اجتماعی مارکسیستی را روشن کرد. مثال مورد نظر برای مورد اخیر جدال در توضیح صورت واقعی ساخت قدرت در اسپانیا و پرتغال است، هرچند هر دو به عنوان دولتهای سرمایه دار و امپریالیست اولیه شناخته می شوند، اما هر دو بسیار دورتر از فرایندهای شهری شدن و صنعتی شدن در طول قرن نوزدهم بودند. با این وصف نظریه مناسبات مالکیت اجتماعی به این نتیجه می رسد که این دولتها در طول قرن پانزدهم سرمایه دار نبوده اند. نظریه اجتماعی مارکسیستی همچنان در تبیین اینکه چرا با وجود انقلاب بورژوازی، توسعه سرمایه داری فرانسه از انگلستان در طول قرن نوزدهم عقب افتاده است دچار مشکل می شود. در اینجا، نظریه مناسبات مالکیت اجتماعی نتیجه می گیرد که انقلاب بورژوازی بود نه سرمایه دارانه<sup>۴۸</sup>. از آنجا که تمامی این موارد تاریخ نگارانی مارکسیسم کلاسیک را با مسئله روبرو می کند، برنر، وود و کومینال استدلال می کنند که تنها اگر یکی از آن دو از طریق تمایز میان قواعد بازتولید اجتماعی پیشا سرمایه داری آغاز شود کافی است. در مورد اول تبیین مستقیما در نقد سیاسی حاکمیت جای می گیرد، در حالی که در دومی، تا جایی که فرایندهای استثمار و غلبه به صورت سیاسی ساخته شده باشد، نقد لحظه استثمار غیر مستقیم خواهد بود. این تمایز منجر به نقد الگوی سرمایه داری تجاری و وابستگی مفهومی طبقه سرمایه دار به بورژوازی می شود.

<sup>۴۶</sup> Brenner 1976, 1982, 1985a, 1990b, 1991.

<sup>۴۷</sup> Brenner 1995b; Comninel 1990, 2000; Wood 1991; Mooers 1991.

<sup>۴۸</sup> Comninel 1990; Teschke 2005.

نقد الگوی سرمایه داری تجاری در اثر روبرت برنر صورت بندی شد و توسط وود در ریشه های سرمایه داری ادامه پیدا کرد. بنا به نظر وود و برنر اکثر نظریه پردازی ها درباره توسعه سرمایه داری، از پل سوئیزی تا امانوئل والرشتاین، در نگره اسمیتی رشد الگوی سرمایه داری تجاری مشترک اند. با توجه به این الگو اوج گیری رشد اقتصاد مدرن به دلیل رشد بازرگانی میسر شد. به عبارت دیگر، رشد فعالیت های تجاری بازرگان اقتصادی منفرد را ترغیب کرد تا راهبردهای سرمایه دارانه بازتولید را بپذیرند و تقسیم و تخصصی شدن کار را توسعه دهند.

سه نقد درباره این الگو وجود دارد. اول، این نظریه فرض می گیرد، توسعه سرمایه داری سریع یا به تدریج، امری اجتناب ناپذیر است. توسعه آن محصول ضروری فرایند تکنولوژیک است تا آنجا که توسعه سرمایه دارانه صبر می کند شماری از موانع برطرف شود تا اینکه به هدفش برسد یا در نهایت به بلوغ کامل نایل شود<sup>۴۹</sup>. از این رو وود اظهار می دارد، لازم است توضیح داده شود که چرا سرمایه داری نو ظهور هم اینک متضمن برخی صورت های جنینی یا اولیه است. بنابراین این الگو دوری و گرایش به تلفیق علت و معلول است. دوم، از آنجا که این نظریه بر توسعه تجاری به جای پیدایش مناسبات اجتماعی متمایز تاکید دارد، ظهور سرمایه داری را به عنوان فرایند کمی به جای کیفی بازمی شناسد. سپس، الگوی توسعه سرمایه داری ذاتا در قلمرو گردش بین المللی جای می گیرد به جای آنکه در سطح مناسبات اجتماعی قرار داده شود. برای مثال، برودل مجموعه مکانیسم های پیچیده از سرمایه داری را از دولت شهرهای ایتالیا تا آمریکای ابرقدرت تشخیص می دهد. در حالی که هیچ یک از این مکانیسم های پیچیده تغییر جهت کیفی در سطح مناسبات اجتماعی را نشان نمی دهند<sup>۵۰</sup>. سوم، در طیف های نو وبری و نو واقع گرا، این الگوی سرمایه داری به عنوان مقوله ای اقتصادی محض تشخیص داده می شود. مارکسیسم سیاسی کاملا در جهت مخالف استدلال می کند: سرمایه نسبتی اجتماعی است و ظهورش عمیقا بر دامنه گسترده ای از فرایندهای اجتماعی دلالت دارد - که شامل فرایندهای شکل گیری دولت و پویایی جغرافیای سیاسی می شود.

### ۳-۲. جدایی امر سیاسی و امر اقتصادی در سرمایه داری

بنا به نظر وود، تمایز در سرمایه داری به عنوان مناسبات اجتماعی به صورتی است که اولین مناسبات اجتماعی غالب آن مناسباتی است که ظرفیت اداره کامل اجتماع به میانجی بازار را دارد. در حالی که مناسبات سلطه پیشین لحظه اقتصادی بیرون کشیدن مازاد و لحظه سیاسی سلطه را ضرورتا به هم متصل می کند، سرمایه داری چنین نمی کند. برده داری، سرواژ، انحصارگرایی و دیگر رژیم های مالکیت اجتماعی پیش سرمایه داری بر ادغام قدرت استثمار اقتصادی و قدرت سلطه سیاسی دلالت دارند. سیاست مطلقه و آموزه اقتصاد مریکانتیلیستی دست در دست هم عمل می کردند، مادامی که راهبردهای انحصاری انباشت توسط دولت تضمین و از طریق نیروی نظامی محافظت می شد. سرمایه به عنوان نوع دیگری از مناسبات اجتماعی از راهبردهای انباشتگی جغرافیای سیاسی گذشته متفاوت بود:

سرمایه داری مناسبات اجتماعی است میان افرادی که تماما عناصر تولید کننده هستند، شامل نیروی کار که کالا واره می شود و در جایی که تولید کالایی برای مبادله است، به وابسته بازار و تنظیم کننده بازار مبدل می شوند. بر این اساس، سرمایه داری تنها به معنای ساده تولید برای بازار نیست، بلکه بازتولید بازار رقابتی بر اساس رژیم مالکیت اجتماعی است که در آن دارایی غیر مستقیم تولید کنندگان برای فروش نیروی کار صاحبانش تحت فشار قرار گرفته است. جدایی تولید کنندگان مستقیم از ابزار بازتولیدشان و انقیادشان در مناسبات سرمایه متضمن اضطراب بازتولید در بازار از طریق فروش نیروی کار در ازای دستمزد است. این نظام اجتماعی به صورت منحصر به فردی پویا است. توسط رقابت، استثمار و انباشت انگیخته و پیش می رود.<sup>۵۱</sup>

دولت های سرمایه دار بر جدایی قدرت استثمار اقتصادی و قدرت سلطه سیاسی تاکید دارند. این بدان معنی نیست که دولت یکسره خودبنیاد است. همان طور که لاشر روشن کرده، به این معنا است که دولت تا جایی خودبسنده است که این فاصله نهادی را بازتولید کند<sup>۵۲</sup>. ظرفیت دولت در تحمیل این جدایی نهادین در ارتباط با پی گرفتن منافع خودش در سطح بین المللی در امتداد عقلانیت سرمایه دارانه است.

<sup>۴۹</sup> Wood 2002; Teschke 2005, p. 10.

<sup>۵۰</sup> برای این نقد نگاه کنید به: Rosenberg 1994, p. 40; Teschke 2003, pp. 129-50; Wood 1984, 2002.

<sup>۵۱</sup> Teschke 2005, p. 11.

<sup>۵۲</sup> Lacher 2005, p. 41. See also Wood 1981b.

پیامد مهم جغرافیای سیاسی ظاهر شده از این مناسبات اجتماعی در انگلستان روستایی، این بود که راهبرد های پیش سرمایه دارانه انباشتگی سیاسی اتخاذ شده که شامل نیروهای اجباری انباشتگی سیاسی از طریق توسعه سرزمینی می شد، به آرامی جای خود را به ظهور اشکال نو بازتولید هژمونیک بدهد. در نظریه، راهبرد دوم با کودتای هماهنگ شده از خارج با نام حاکمیت مردم و جنگ با نام آزادی مردم از استبداد ناسازگار نیست.<sup>۵۳</sup> بنابراین پیامد استدلال جدایی قدرت سیاسی و اقتصادی این نیست که موسسات سرمایه داری در اصل به قدرت سیاسی نزدیک نیستند. آنها با قدرت نزدیکند و بدیهی است در بسط سیاست خارجی صاحب وزن اند. نکته این است که با توسعه سرمایه داری، راهبردهای انباشت جغرافیای سیاسی به دلیل کافی دولت محدود می شود؛ اول به این دلیل که برای آنها بسیار گران تمام می شود، دوم بخاطر اینکه آنها دیگر ارتباط ذاتی با راهبردهای انباشت مازاد دارند<sup>۵۴</sup> (و سیاستهای گسترش سرزمینی با این رهیافت تازه نسبتی ضروری ندارد).

#### ۴-۲. حاکمیت مدرن

در کتاب امپراطوری جامعه مدنی، جاستین روزنبرگ اثر وود را در زمینه روابط بین الملل وارد می کند. در آنجا، روزنبرگ نسبت میان مناسبات اجتماعی مختلف تولید و راهبردهای ژئوپلیتیکی بازتولید قدرت را بازسازی می کند. او جدایی سیاست و اقتصاد در نظریه روابط بین الملل نو وبری و نو واقع گرا را نقد می کند. اما همچنین صریحا مفهوم برنر از سرمایه داری را تایید نمی کند. روزنبرگ بر اساس اثر وود، سیمون برملی، اریک هازنباوم، اریک وولف و تروتسکی فضاهای مشترک غیرتاریخی نظریه بین الملل و تاریخ را به چالش می کشد. او به اصطلاح مدرنیته معاهدات و استغالیات و اوترخت را به پرسش گرفته رد می کند. در عوض استدلال می کند که زمینه های سیاسی این دو معاهده از طریق راهبردهای پیشا مدرن انباشت سیاسی مشخص می شود که با راهبردهای با نام کلی مدرن و راهبردهای غیر شخصی توازن قوا یا هیچ کاری ندارد یا اندک نسبتی دارد. از این رو نه وستفالیات و نه اوترخت منجر به مدرنیته در روابط بین الملل نشده اند، بلکه توسعه سرمایه داری در طول سالهای پایانی قرن نوزدهم عامل آن بوده است. او در امپراطوری جامعه مدنی استدلال می کند این سرمایه داری بود که جدایی میان اقتصاد و سیاست را خلق کرد. به نوبه خود در این جدایی بود که لیبرالیسم به عنوان روایتی صرفا اقتصادی از مصالحه درون دولتی به میانجی تجارت در دسترس قرار گرفت و واقع گرایی به عنوان صورت میانجی صرفا سیاسی از نسبت میان دولت ها به واسطه مکانیسم های توازن قوا قلمداد شد. بدین سان ظهور همزمان این دو چهره ژانوسی روابط بین الملل مدرن را تجسم بخشید.<sup>۵۵</sup>

بعد از امپراطوری جامعه مدنی، روزنبرگ همواره ادعا می کرد که نظریه غیر تاریخی توازن قوا می بایست به نفع نظریه توسعه مرکب و نامتوازن تروتسکی کنار گذاشته شود. اولین وظیفه چنین نظریه ای کاوش در نتایج حاصل از این واقعیت است که توسعه جوامع عقب مانده تحت فشار بازار جهانی هم اکنون موجود، تحت سلطه قدرتهای سرمایه دار پیشرفته قرار می گیرد<sup>۵۶</sup>. این پویایی ویژه می بایست به کنار گذاشتن وحدت مفهومی حاکمیت دولت به مثابه واحد مرکزی تحلیل روابط بین الملل راه برد. روزنبرگ با توجه به این مسئله خاطر نشان می کند که:

ما نمی توانیم با الگوی منطقی از دولت های متجانس آغاز کنیم؛ تنوع صورتهای سیاسی به سادگی بسیار فراوان است. ما می بایست در عوض با تحلیل تاریخی که توسعه نامتوازن و مرکب سرمایه داری را بازسازی می کند و چنین جهان متنوعی از کشورها را می سازد آغاز کنیم.<sup>۵۷</sup>

علاوه بر این، روزنبرگ نظریه توسعه نامتوازن و مرکب را به عنوان دیدگاهی که سنت جامعه شناسانه فاقد نظریه پردازی درباره امر بین الملل را به چالش می کشد و برتری صورتهای غیر تاریخی تحلیل های ایستا را نقد می کند، ارائه می دهد.<sup>۵۸</sup>

<sup>۵۳</sup> Wood 2003.

<sup>۵۴</sup> این استدلال به صورت مفصل در این اثر آمده: Teschke 2003.

<sup>۵۵</sup> Rosenberg 1994, p. 150; 1996, p. 14.

<sup>۵۶</sup> Rosenberg 1996, p. 7.

<sup>۵۷</sup> Rosenberg 1996, p. 8.

<sup>۵۸</sup> برای توسعه این مسئله نگاه کنید به: Rosenberg 2005, 2006.



این بنو تشکه بود که نظریه مناسبات مالکیت اجتماعی را در زمینه روابط بین الملل وارد کرد<sup>۵۹</sup>. اثر او اولین بررسی نظام مند از پیامدهای نظری برنر در روابط بین الملل با نظر به نقد برنر از مارکسیسم نو اسمیتی در ۱۹۷۷ را تشکیل می داد. تشکه تحلیل از جغرافیای سیاسی پیش از ۱۶۴۸ را پیش می کشید که هم با نظریه پردازان جریان اصلی جغرافیای سیاسی قرون وسطی و هم معنای ۱۶۴۸ در توافق بود. با بسط اثر برنر او راهبرد تطبیقی در زمانی و هم زمانی را برای بازسازی نسبت های ویژه تاریخی میان رژیم های مالکیت اجتماعی و راهبرد های بازتولید ملازمش که پویایی جغرافیای سیاسی مختلف را هدایت می کرد در کار آورد. تشکه می خواست دو محدودیتی که در کار روزنبرگ تشخیص داده بود را رفع کند. اول، او تمایل روزنبرگ به شناسایی ارتباط ساختاری معین میان رژیم مالکیت اجتماعی و پویایی جغرافیای سیاسی به جای تشخیص مراحل انتقالی میان این دو را، به پرسش گرفت. دوم، او این استدلال را که نظام بین الملل در طول قرن نوزدهم به بلوغ رسید را به چالش کشید. با اقتباس راهبرد توضیحی که بر دوره زمانی انتقال متمرکز بود، تشکه میدان مطالعه را به صورت کیفی به اولین دولت مدرن و سرمایه دار در انگلستان میان انقلاب ۱۶۸۸ و ۱۷۱۳ منتقل کرد. در همین حال، ظهور سرمایه داری انگلیس به آرامی جغرافیای سیاسی اش را با پویایی و فشار به درون قاره، دولت های مطلقه، تحمیل می کرد. این همزیستی با دولت های پیشا سرمایه دار و پویایی جغرافیایی سیاسی پیش سرمایه دارانه به آرامی این کشورها را به انبساط یا انطباق ظرفیت هایشان در انباشت جغرافیای سیاسی به منظور مقاومت در برابر فشار رقابتی اولین دولت سرمایه دار کشاند. راهبرد توصیفی تشکه به دنبال بازسازی فرایندهای تاریخی ملی، بین المللی و جهانی از طریق آن دست مناسبات مالکیت سرمایه دارانه ویژه ظاهر شده در انگلستان و تحمیل آرام ضرب آهنگش به دیگر دولت ها بود.

در مجموعه از همکاریهای اخیر، هانس لاشر مسئله ریشه های اجتماعی قلمرو گرایی مدرن را توسعه بخشید<sup>۶۰</sup>. او محدودتیهای امپراطوری جامعه مدنی را مشاهده کرد، چراکه در آن هیچ توضیح نظامندی از چرایی ظهور سرمایه داری از درون نظام های مدرن طرح نشده بود. از این رو با ناچیز انگاشتن عمیق نظام حاکمیت سرزمینی دولت مدرن در پویایی سرزمینی دوران حاکمیت مطلقه توسط روزنبرگ به مقابله برخاست<sup>۶۱</sup>. لاشر و تشکه ادعا می کنند که در اینجا هیچ علت ذاتی وجود ندارد تا توضیح دهد چرا سرمایه به مثابه مناسبات اجتماعی به صورت نظام مند بوجود می آید و در بازتولید نظام حاکمیتی دولت مدرن ترکیب می شود. نظام دولت مدرن پویایی سرزمینی را از دوران حکومت مطلقه به ارث برده اما هیچ تضمینی نیست که آن را حفظ کند. لاشر استدلال می کند که سرمایه به عنوان مناسبات اجتماعی توسعه نظامند صورت کالایی را تقویت می کند. که در اصل، گرایش به امر جهانی دارد. او خاطرنشان می کند، با این حال، دقیقاً به این دلیل که ظهور سرمایه از آغاز پویایی جهانی شدن اجتماع را بر جغرافیای سیاسی مدرن تحمیل می کند، چارچوب مجادله میان واقع گرایان و طرفداران جهانی سازی در روابط بین الملل همراه کننده است. بنا به نظر او، روابط بین الملل مدرن حاوی پویایی جهانی و بین المللی هم از آغاز است. همزیستی این پویایی ها به طور همزمان و راهبردهای بازتولید قدرت توسط کوشش های تکنولوژیک در توضیح انتقال از دوران طلایی حاکمیت دولت به عصر جهانی ظاهر شده، مبهم می شود.

همکاری روزنبرگ و تشکه توجه ما را به سرشت پیشامدرن در زمینه جغرافیای سیاسی در ۱۶۴۸ جلب کردند. اثر تشکه و لاشر تحلیلی مهم از میراث جغرافیای سیاسی حکومتهای مطلقه در شکل گیری تاریخی ژئوپلیتیک مدرن پیشنهاد می کنند. آنها ضرورت مفهومی نسبت میان توسعه سرمایه به مثابه مناسبات اجتماعی و بازتولید نظام دولت مدرن را به پرسش گرفتند.

۵-۲. سرمایه داری، جهانی شدن و توسعه مرکب و نامتوازن

درک تاریخی از پویایی تغییرات رژیم های ژئوپلیتیکی بهره ای بود که از آثار مارکسیسم سیاسی در تاریخ تطبیقی حاصل شد. به همین شکل در تمام دهه گذشته روزنبرگ، تشکه و لاشر - هرچند مجزا از هم - با هدف توسعه شرح ژئوپلیتیکی در تطبیق با تاریخ رژیم های مالکیت اجتماعی سهم ایفا کردند. در این میان دغدغه مهمی پیشانی کاوش روزنبرگ را اشغال کرده بود؛ کاوش در ظرفیتهای نظریه رشد نامتوازن و مرکب تروتسکی. تشکه می کوشید شرح انقلابهای اجتماعی و انتقال به سرمایه داری در جوامع مختلف را در زمینه تاریخی و ژئوپلیتیکی بیان کند و پروژه لاشر احیای نسبتهای درهم تنیده میان امر ملی، بین المللی و جهانی از جایی که عصر مدرن آغاز می شد

<sup>۵۹</sup> Teschke 1998; 2002; 2003.

<sup>۶۰</sup> Lacher 2002; 2003; 2005.

<sup>۶۱</sup> Lacher 2005, pp. 28, 30.

بود. تمامی این پروژه‌های پژوهشی با نیاز به غنی‌تر کردن برنامه تاریخ تطبیقی در مارکسیسم سیاسی که با نظریه پردازی در جغرافیای سیاسی یا روابط بین‌الملل که مسبق به امور تاریخی و تمایزات اجتماعی باشند، درگیر بودند.

تشکله ادعا می‌کرد اکثر الگوهای تاریخ اجتماعی ملهم از روش مارکسی دچار فقدان نظریه پردازی نظامند درباره روابط بین‌الملل هستند.<sup>۶۲</sup> بهایی که برای نبود چنین نظریه‌ای باید پرداخت بسیار مهم است:

این تعلق خاطر نظریه پردازانه به پویایی‌های ملی و استمداد طلبی ملازمش از تاریخ تطبیقی از اساس در مسئله ساز کردن این واقعیت که این راه‌های متکثر به سمت سرمایه داری در انزوای موازی و متقابل قرار نمی‌گیرد، نه در شکل ترتیب زمانی، نه جامعه‌شناسی سیاسی، نه به صورت جغرافیایی، شکست می‌خورد. در واقع آنها به طور مداوم با کش دادن استعاره، از یکدیگر می‌گذرند و در میدان نیروی وسیع‌تر در رسیدن به امر بین‌المللی شکست می‌خورند.<sup>۶۳</sup>

تشکله استدلال می‌کند که مارکسیسم سیاسی فاقد شرحی نظری است که در توافق با میانجی جغرافیایی توسعه اروپا به مثابه یک کل ارائه شود – یک چشم انداز که با سرزندگی تمام نقش سازنده امر بین‌المللی را در توسعه تاریخی دریابد.<sup>۶۴</sup> در نهایت، او نتیجه می‌گیرد:

ما نیازمند کنار آمدن با ویژگی‌های ملی و در زمانی هستیم تا ارتباطات را متراکم کرده و از خلال چارچوب رشد نامتوازن اجتماعی و مرکب جغرافیایی در ماهیت انتقال‌های سرمایه دارانه به صورت بین‌المللی وساطت کنیم.<sup>۶۵</sup>

پرسش مهم برای آینده روابط بین‌الملل این است، آیا وقتی توسعه سرمایه همچون مناسبات اجتماعی در نظر گرفته شود، پایان نظام حاکمیت دولت را موجب نخواهد شد یا هر دو یکدیگر را تقویت خواهد کرد؟ تشکله و لاشر هر دو استدلال می‌آورند که نظام سرزمینی دولت‌ها با سرمایه به مثابه مناسبات اجتماعی ظاهر نمی‌شود بلکه در عوض باقی مانده حکومت مطلقه است. هر دو استدلال می‌گویند که در اینجا هیچ مفهوم عقلانی وجود ندارد که توضیح دهد چرا توسعه سرمایه نباید دیر یا زود موجب شکل‌گیری دولت جهانی شود: در واقع می‌خواهم مدعی شوم که صورت ایالتی که با مفهوم سرمایه در ارتباط است دولت جهانی است.<sup>۶۶</sup> در عین حال چنین فرایندی لازم نیست با مرحله کنونی جهانی شدن برابر باشد. لاشر خاطر نشان می‌کند:

تا هنگامی که دولت جهانی ذاتا نیازمند تحقق ادامه جهانی شدن سرمایه است، نمی‌توان به عنوان فرایندی فرض گرفته شود که در واقع جای آن را بگیرد. در واقع تا زمانی که در آنجا جنبشهایی به صورت عینی به سمت شکل جهانی دولت حرکت نکنند، جنبشهایی با همان قدرت در جهت سیاست تجزیه و جود خواهند داشت.<sup>۶۷</sup>

نقد امپراطوری جامعه مدنی حول سه مسئله رشد کرد. من از طریق اشاره کردن به اینکه مارکسیسم سیاسی چگونه از آن به بعد با این نقدها برخورد کرد، می‌کوشم نوشتار را جمع بندی کنم. اولین استدلال، که در اینجا توسط نقد روزنبرگ باز صورت بندی شد، این است که اجزاء تشکیل دهنده حاکمیت، در دولت ادغام و در نهایت دولت مدرن در جانب سرمایه داری قرار می‌گیرد.<sup>۶۸</sup> تشکله و لاشر به صورت نظامند با این مسئله برخورد می‌کنند، از این طریق که نشان حاکمیت مطلقه بر قلمروگرایی نظام دولت مدرن را برجسته می‌نمایند.<sup>۶۹</sup> دومین مسئله این است که نظام دولت به طور کلی در قرن نوزدهم سرمایه دارانه بود.<sup>۷۰</sup> روزنبرگ خودش را از این استدلال جدا کرده و به سمت نظریه رشد نامتوازن و مرکب جهت‌گیری می‌کند که به نظر با این مسئله در تناسب است.<sup>۷۱</sup> سومین مسئله این است که امپراطوری

<sup>۶۲</sup> Teschke 2005, p. 4.

<sup>۶۳</sup> Teschke 2005, p. 7.

<sup>۶۴</sup> Teschke 2005, p. 4.

<sup>۶۵</sup> Teschke 2005, p. 13.

<sup>۶۶</sup> Lacher 2005, p. 45.

<sup>۶۷</sup> Lacher 2005, p. 46; Wood 2003, pp. 262–8; و همچنین این Wood 2003.

<sup>۶۸</sup> Arif\_ n 1996, p. 130.

<sup>۶۹</sup> Teschke 2003; Lacher 2003; 2005.

<sup>۷۰</sup> Arif\_ n 1996, p. 131; Teschke 2003.

<sup>۷۱</sup> نگاه کنید به مباحثه اخیر میان روزنبرگ و کالینیکوس. Rosenberg 2007.

جامعه مدنی فاقد تاکید بر عاملیت روابط بین الملل است.<sup>۷۲</sup> این تاکید بر عاملیت در افسانه ۱۶۴۸ مستقر شد.<sup>۷۳</sup> تنش های موجود میان پروژه های پژوهشی کسانی که می کوشند مارکسیسم سیاسی را بین الملل گرا کنند بسیار مهم است. برای قضاوت کردن درباره آثار پر شمار اخیر در این سنت، می بایست چشم به راه بحث های زنده در چند دهه آینده ماند.

---

<sup>i</sup> Critical Companion to Contemporary Marxism /Historical Materialism and International Relations /Frédéric Guillaume Dufour p453-470

---

<sup>۷۲</sup> Arif\_ n 1996, p. 132-3.

<sup>۷۳</sup> Teschke 2003, pp. 57-60.